



اسطوره‌آفرینی‌های حافظ

دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق

اسطوره‌شناس و استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران



درباره‌ی ترکیبات بدیعی چون پیرمغان، جام جهان‌بین، یا جام کیخسرو و جمشید، دیرمغان و... تاکنون نظرات ارزشمندی از سوی حافظ‌پژوهان عرضه شده است، اما به نظر من این ترکیبات را از منظر نقد جدید اسطوره‌شناختی نیز می‌توان بررسی کرد و آن‌ها را جزء اسطوره‌آفرینی‌های حافظ به شمار آورد.

ابتدا باید روشن کنم که منظور از اسطوره‌پردازی و اسطوره‌آفرینی چیست و این دو چه تفاوتی با هم دارند.

اگر شاعری صرفاً یک اسطوره‌ی باستانی را دوباره وصف کند، اسطوره‌پردازی کرده است و این در عرصه‌ی اسطوره‌آفرینی خلاقیت به شمار نمی‌رود، بلکه نوعی اقتباس و روایت مجدد است؛ اما اگر شاعری از یک اسطوره‌ی کهن، اسطوره‌ی جدیدی بسازد، با ابعاد تازه و معنا یا معانی نواز آن افاده کند، یا تعبیر اسطوره‌ای و نوساخته‌ی او در شمار نمادسازی‌های جدید باشد، آن شاعر اسطوره‌آفرینی کرده است، پس شاعری خلاق و اسطوره‌آفرین است.

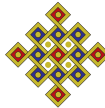
اسطوره‌آفرینی یا میتوپوئیا ژانری ادبی‌هنری است که نخستین بار، تالکین و شاعران حلقه‌ی او در دهه‌ی ۱۹۳۰ در انگلستان مطرح کردند و بعدها نورترپ فرای، منتقد پرآوازه‌ی کانادایی آن را در نقد اسطوره‌شناختی و کهن‌نمونه‌ای خود رواج داد. در این جا بر آن نیستیم که به طور خاص وارد این مبحث مهم نقد ادبی شویم، اما می‌توان گفت که امروز حتی غزلیات حافظ را هم می‌توان با این رویکرد نگریست و از نو سنجید.

اگر که تعبیر «پیرمغان» یا «جام جهان‌بین» هنوز مشخص نشده که منظور خواجه‌ی شیراز از آن‌ها دقیقاً چه بوده و از این رو، حافظ‌پژوهان را ناگزیر به تعاریف و تفاسیر گوناگون کرده است، یکی به خاطر آن است که شاعر از ترکیب کردن «پیر» و «مغان» یک تعبیر اسطوره‌ای نو خلق کرده است. مفسران به جای اینکه بگویند این تعبیر، اسطوره‌ی برساخته‌ی شاعر است، می‌گویند پیرمغان، پیر و اوست یا به تعبیری دیگر، اشاره به پیامبر اکرم است یا حتی بنا به تعبیری جذاب اما تقریباً نامحتمل، اشوزرتشت پیامبر ایرانیان باستان است؛ یا هر مفسری از ظن خود یار حافظ شده و تعبیری

عرفانی، اخلاقی، دینی یا فلسفی از آن به دست داده است. درحالی‌که از منظر اسطوره‌آفرینی، پیرمغان فرد یا شخصیت خاصی نیست، بلکه فقط یک ترکیب اسطوره‌ای نوپردازانه شاعر است، البته نسبت به عصر او. هرچند نمادها و تعابیر اسطوره‌ای شاعر، زمان و مکان نمی‌شناسد و به نوعی به جاودانگی زمان و مکان اشاره دارد.

در عرصه‌ی هنر کلامی، از طلایه‌داران اسطوره‌آفرینی در شعر و معنابخشی تازه و ابداع ترکیبات اسطوره‌ای یا اسطوره‌گون جدید براساس اساطیر کهن، در قرن بیستم می‌توان به عزرا پاوند، تی. اس. الیوت و در دهه‌های پایانی این قرن به اکتاویو پاز شاعر مکزیکی، و در اعصار کهن‌تر می‌توان به دانته و میلتن اشاره کرد.

حافظ شاعر خلاق است که «جام جهان‌بین» را به گونه‌ای به کار برده که دیگر همان «جام کیخسرو» یا «جام جمشید» نیست، بلکه معنایی تازه و نمادین به آن بخشیده است؛ یا پیرمغان که درواقع بیانگر کلی انسان کامل در بعدی جهانی است و از اعماق فرهنگ باستانی ایران برمی‌خیزد و



طربناک، می مغانه، تلخوش، می باقی، می خام و...؛ یا ترکیباتی چون خرابات مغان، آتشگه و آتشکده و... همه ترکیباتی اسطوره‌سازانه از نوع خاص حافظانه است و باید نگاهی نو به آن‌ها انداخت. هر کدام از این‌ها در عین سادگی، به استعاره یا نماد پیچیده‌ای تبدیل می‌شود که خاستگاهش را در هنر خلاقه‌ی اسطوره‌آفرینی باید جست که به تعبیری «خداداد» است و هر شاعری هرچند معروف از آن برخوردار نیست و این هنر خاصی است که شاعر با بهره‌گیری از جوهر هنری‌اش، شاهکاری خلق کرده به نام دیوان حافظ که همچند و هم‌تراز شاهکارهای جهان، مانند کم‌دی الهی دانته، بهشت گمشده و بهشت بازیافته‌ی جان میل‌تون و دیوان شرقی و غربی گوته است؛ جوهری هنری که اساساً ربطی به کهن بودن یا مدرن بودن اثر ندارد و کاربست آن در تمامی اعصار، آفرینش‌گر بوده است. به گمان من، اسطوره‌آفرینی‌های حافظ باعث شده که در هر عصری باید تفسیری نواز غزلیات او به دست داد.

لروما منظور سراینده مغ و وخشور زرتشتی و مزدایی نیست، چنان‌که بعضی از مفسران و شارحان را به اشتباه انداخته است.

اسطوره‌آفرینی‌های حافظ را در نوع خاص هستی‌شناسی او و فقط در لایه‌های ژرف ساختی غزلیات و تعبیر ناب و آفریده‌ی ناخودآگاه و ذهن خلاق شاعر باید جست و جو کرد. پیر حافظ نه معنایی عرفی و خانقاهی یا حتی عرفانی دارد، نه به راهبری فلسفی و نه به مغ زرتشتی اشاره دارد، بلکه تعبیر اسطوره‌ای نوساخته‌ای است که سراینده به طور ناخودآگاه از آن چندمعنایی را در نظر داشته است. پس، در تحلیل ترکیبات مشابهی چون دیرمغان، مُبججه، می مغانه، حلقه‌ی پیرمغان و... باید تجدیدنظر کرد و از نوبه تفسیر آن‌ها پرداخت. پیرمغان، انسان یا «من» شاعر به شکلی نمادین و اساطیری است که در عین آسمانی بودن، بازتاب زمینی هم دارد.

یکی از اسطوره‌آفرینی‌های دیگر حافظ که بسامد بالایی هم دارد، می و ترکیبات متنوع آن است چون میخانه، آب



زندان عافیت سوز

(مدخلی بر تشابهات و تمایزات فکری ابوالعلاء معری و حافظ شیرازی)

دکتر محمدرضا خالصی

عضو هیأت علمی جهاد دانشگاهی



ابوالعلاء معری، فیلسوف روشندل و خشمگین و قهرآلود تازی که سخت حساس است و نازک طبع، زبانش از تأثر تلخ‌کامی‌ها و ملامت‌ها و دل‌تنگی‌ها، نژد و ملول و طغیانگر است و شاید در نگاه نخست، هیچ وجه تشابه و تجانس با حافظ خوش لهجه و خوش‌باش و خوش‌زبان ما نداشته باشد.

یکی در سه زندان، اسیر است و بندی؛ گوشه‌نشین است و چشم از کف داده و در انزوای جسم شریب، مانده و تلخ‌کام و ناگواردل، خویش را ابونزول می‌خواند:

دعیث ابوالعلاء و ذاك مین / ولكن الصیح ابوالنزول
(اللزومیات، ج ۲: ۲۴۸)

ترجمه: «بوالعلایم خوانده‌اند و این یاوه‌ای بیش نیست؛ ابوالنزول را شایسته‌ترم».

آنچه او را چنین فسرده و دژم می‌سازد، ضعف جسمی مفروطی است که از چهارسالگی گریبانش را رها نکرده است.

اما و آن دگر، شاعری ست که آتش در کلمات می‌کارد